



میترا افزند

(سی تیر ۱۳۷۸)

صد سال تمام با همینگوی

دیگر نمی‌توانست با اطرافیان خود اخت شود و رفته‌رفته از خانواده برید، بخصوص از مادر. سال‌ها بعد وقتی پدرش بیمار شد و دست به خودکشی زد، همینگوی مادرش را مقصر قلمداد کرد.

در ۱۹۲۰ با هادلی ریچارسن ازدواج کرد. به پاریس رفتند. در آنجا به‌پشتگر می پول هادلی و نیز درآمدی که از طریق روزنامه‌نگاری حاصل می‌شد، عزم را جزم کرد که نویسنده شود. با گرتروود استاین، شرود اندرسن، ازرا پاوند، اسکات فیتز جرالده و بسیاری دیگر از خیل نویسندگان و هنرمندان امریکایی مقیم پاریس آشنا شد. فیتز جرالده و اندرسن که مشهورتر از او بودند، علاوه بر خواندن دست‌نوشته‌های او و راهنمایی او، از نفوذ خود استفاده کردند تا

آشپزی، در کارخانه‌داری مسئولیتی بیش از آنچه مردان هم روزگارش می‌پذیرفتند، به‌عهده داشت. خانواده تابستان‌ها را در شمال میشیگان می‌گذراند. و بسیاری از قصه‌های همینگوی هم در همین جا اتفاق می‌افتند. ارنست پس از پایان دبیرستان شغلی در نشریه کاتواس سیتی استار به‌دست آورد. وقتی در ۱۹۱۷ آمریکا وارد جنگ شد، همینگوی برای رفتن به‌جبهه ثبت‌نام کرد. اما ناراحتی چشم او را از رفتن به‌نظام بازداشت، در نتیجه به‌رسته پزشکی ملحق شد. سه هفته از شروع به‌خدمتش نگذشته بود که مجروح شد. پس از شش ماه مداوا در بیمارستان به‌عنوان یک قهرمان جنگ به‌خانه بازگشت، با مدالی در سینه. پس از مجروح شدن، هم‌رزمی را که حالش بدتر از خود او بود از گیر و دار نبرد به‌در برده بود. اما

هدف و دست‌آورد همینگوی به‌عنوان نویسنده عبارت بود از بیان مقصود در سبک خاصی که در آن همه آن واژه‌هایی که به‌قول زاری وداع با اسلحه «آدم تحمل شنیدنشان را ندارد» حذف شده باشند. همینگوی در زندگی زیاد خواه بود و در نوشتن جدی. نخستین رمانش خورشید همچنان می‌درخشد که چاپ شد، شهرتی عالمگیر یافت. به‌هنگام مرگ احتمالاً مشهورترین نویسنده جهان بود.

همینگوی در اوک پارک ایللی نویز امریکا به‌دنیا آمد و بزرگ شد. در خانواده او به‌جز ارنست ۵ برادر و خواهر دیگر نیز بودند. مادرش معلم موسیقی، رهبر کر کلیسا و عاشق فرهنگ بود و می‌خواست خواننده اپرا شود. پدرش پزشک موفقی بود و عاشق شکار، ماهیگیری و

مجموعه قصه‌های او به نام در روزگار ما در ۱۹۲۵ در آمریکا به چاپ برسد. او در این قصه‌ها زندگی نوجوانی به نام نیک آدامز را همراه با برش‌هایی کوتاه و تأثیرگذار از جنگ و جنایت به تحریر کشیده است.

در ۱۹۲۶ رمان **خورشید همچنان می‌درخشد** چاپ شد. در این رمان سبک «سسته رفته» همینگوی در زیباترین شکل خود به‌ظهور رسید. همینگوی در مصاحبه‌ای گفت «من همیشه سعی می‌کنم براساس اصل کوه یخ بنویسم. در برابر هر قسمت از کوه یخ که بیرون آب می‌بینم، هفت قسمت در زیر آب است.» راوی این رمان جیک بارنز در نتیجه زخمی که در جنگ برداشته مردانگی خود را از دست داده است. او تلاش می‌کند که زندگی خود را منطبق با غرور و عزت نفسی که خود تعریف می‌کند، پیش ببرد؛ انگیزه‌ای که در بین حلقه مهاجران خود خواسته آمریکایی و انگلیسی مقیم پاریس بسیار قوی بود. همینگوی آرمان خود را در سنت غنی روستایی اسپانیا می‌یافت، به‌خصوص در آن چیزی که در گاو‌بازی و گاو‌بازان تجلی می‌یافت. پس از چاپ **خورشید... سیل تورست‌های** آمریکایی به پامپلونای اسپانیا، که محل وقوع صحنه‌های گاو‌بازی رمان است، به راه افتاد.

همینگوی در ۱۹۲۷ دومین مجموعه قصه‌های به نام **مردان بدون زنان** منتشر کرد. در این قصه، همینگوی تکنیک ژورنالیستی را در نثر تلگرافی به کار گرفته است، نثرهایی که تفسیر و اظهار نظر راوی را به حداقل می‌رساند و به شدت متکی بر دیالوگ‌های بی‌حشو و زوائد هستند. آن سبک مدرن، سریع و روان که در این قصه‌ها قوام گرفت هنوز هم مقلدان بسیاری دارد. دومین رمان او **وداع با اسلحه** در ۱۹۲۹ منتشر شد؛ ماجرای عاشقانه یک افسر آمریکایی به نام فردریک هنری و یک پرستار انگلیسی به نام کاترین بارکلی. آن‌ها از جنگ می‌گریزند و سعی می‌کنند «یک صلح جداگانه» به‌وجود بیاورند. اما وقتی کاترین هنگام وضع حمل می‌میرد، سعادت آن‌ها از هم می‌پاشد. آثار همینگوی بیش‌تر به‌خاطر تصویری که از زن ارائه می‌دادند مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. کاترین «نازنین» فقط به‌خاطر فردریک

زنده است. و ماریا در رمان **زن‌ها برای** که به‌صدا در می‌آید (۱۹۴۰) انگاره‌ای مطلقاً خیالی است از یک زن فرمانبردار ناب. در حالی که کاراکترهایی چون برت اشلی در **خورشید... و پیلاز در زن‌ها... چهره‌هایی قوی و پیچیده‌اند.** روی هم رفته همینگوی تغییراتی را که پس از جنگ اول در ذهنیت زنان اروپا و آمریکا پدید آمده بود درک نمی‌کرد. اخیراً منتقدین، به‌خصوص به‌برکت چاپ نوشته‌هایی از همینگوی که پس از مرگ او منتشر شدند، بازبینی مجدد آثار او را آغاز کرده‌اند، آثاری که در آن‌ها دلالت‌های فرهنگی و روانشناختی مردانگی [mosculinity] هرچه بیش‌تر خود را به‌رخ می‌کشند.

با فزونی گرفتن سال، علاقه همینگوی به‌فردهای انحصاراً مردانه نیز فزونی می‌گیرد. جنگ، شکار و اشتغالاتی از این است که ابتدا صرفاً برای نشان دادن جلوه‌های عزت نفس و غرور مردان در رودرویی با شکست‌ها به‌کار گرفته می‌شدند، کم‌کم به‌مایه‌های غالب آثار (و زندگی) همینگوی تبدیل می‌شوند. کوتاه زمانی پس از چاپ **خورشید... نخستین ازدواج** او به‌جدایی انجامید. او سه بار دیگر ازدواج کرد. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ همچون یک شخصیت سرشناس زندگی می‌کرد.

در دهه ۱۹۳۰ دو مضمون جدید به‌آثار او راه یافت. یکی مضمون سیاست است که در این سال‌ها دغدغه همگانی بود. همینگوی از نظر سیاسی آدمی تکرو بود و بی‌اعتماد به‌همه ایدئولوژی‌ها. با وجود این حضور در جنگ داخلی اسپانیا او را به‌درون سیاست‌ورزی ضدفاشیستی کشاند. در داشتن و نداشتن (۱۹۳۷) که نخستین رمان سیاسی اوست، کاراکترهای خوب از طبقه کارگر و ضد فرمان‌ها از بین مرفهان انگل هستند. همینگوی در **زن‌ها... از تجربیاتی که در مقام خبرنگار جنگی در اسپانیا کسب کرده بود، استفاده می‌کند و به‌تحسین دهقانان ضدفاشیست و امریکائینی که در جبهه آن‌ها می‌جنگیدند، می‌پردازد.** با این همه ضدیت او با فاشیست‌ها تلقی بدبینانه او به کمونیست‌های وفادار به حکومت را که در

جنگ فعال بودند، تعدیل نمی‌کند. در تنها نمایشنامه‌اش **ستون پنجم** که همراه با چند قصه در ۱۹۳۸ چاپ و در ۱۹۴۰ اجرا شد، کمونیست‌ها را به‌خاطر خیانت به آرمان محکوم می‌کند.

دومین مضمون، مضمونی است آشکارا اتوبیوگرافیک: نویسنده موفق که غرق در اشتهار و ثروت است استعداد خود را از دست داده است. این مضمون آشکارا در **برف‌های کلیمانجارو** حضور دارد؛ رمانی که در عین حال حاوی قطعاتی تغزلی و خیال‌انگیز در یادآوری روزهای خوش گذشته و زندگی در پاریس و اسکی در کوه‌های آلپ است. همچنین همینگوی از تجربیات شکار در آفریقا استفاده کرده است. در این رمان نویسنده همسر خود را برای آنچه پیش آمده سرزنش می‌کند، ضمن اینکه می‌داند که تقصیر تنها متوجه اوست و نه کس دیگر.

همینگوی در جریان جنگ دوم به‌شدت ضد نازی بود: از قایت ماهیگیری خود در سواحل کوبا، زیردریایی‌های آلمان را می‌باید. بعد از جنگ به‌سفرهای خود ادامه داد و در ۱۹۵۳ در نتیجه سقوط یک هواپیمای کوچک به‌سختی مجروح شد. در این هنگام مدت زیادی از چاپ رمان تمثیلی‌اش **پیرمرد و دریا** (۱۹۵۲) در مجله هفتگی **پرطرفدار لایف** نمی‌گذشت. این کتاب که آخرین اثر چاپ شده در زمان حیات اوست، جایزه پولیتزر سال ۱۹۵۳ را برد، و زمینه‌ساز اهدای جایزه نوبل سال ۱۹۵۴ به‌همینگوی شد. سقوط هواپیما سلامت جسمی و ذهنی همینگوی را بریاد داد، و او دیگر هرگز صحت پیشین را باز نیافت. هرچه می‌گذشت بیش‌تر در نومیدی و پارانویای توانفرسا - بیماری‌ای که گویا در خانواده او ارثی بود - غرق می‌شد. پیش از خودکشی در ۱۹۶۱ چند بار در بیمارستان بستری شد. پس از مرگش کتاب‌های بسیاری از روی انبوه دست‌نوشته‌های به‌جا مانده از او چاپ شدند، از جمله **جشن بی‌کران** (۱۹۶۴) که خاطراتی است از زندگی در پاریس دهه ۱۹۲۰؛ رمانی به‌نام **Islands in stream** (۱۹۷۰)؛ و **قصه‌های نیک آدامز** (۱۹۷۲) که با افزودن هشت قصه جدید به‌مجموعه پیشین فراهم آمده است.

